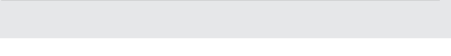


۱۵



سیدجواد نقوی

خبرنگار گروه اندیشه



آیا می توان گفت امام(ره) خوانشی از اجتماع و جامعه ایران داشت که بیش از ایدئولوژی‌های مطرح دوره خودش یاد‌عواهای سیاسی مطرح در آن زمان بود؟ آیا می توان گفت امام معتقد بود تحول در این اجتماع که انقلاب مرحله آخر آن است، ابزارها و سنت‌هایی لازم دارد که بیش از این نحلّه‌هایی است که امروز مطرح است و امام الهیاتی را مطرح کرد که می تواند در این دگرگونی مردم راهمراهی کند و سعی کرد از آن الهیات اسلام و تشیع به نواحی‌حسن برای هدایت جامعه استفاده کند؟
در مقدمه نکته‌ای را از باب روش‌شناسی بحث عرض می‌کنم. وقتی مثلا از ایدئولوژی یا گفتمان آن دوره صحبت می‌کنیم یا از اندیشه امام(ره) و وجهی از الهیات رهایی بخش در اندیشه ایشان صحبت می‌کنیم باید بدانیم که ما با سلسله‌ای از اصطلاحات مواجهیم که هرکدام،ریشه‌وخاستگاه خود را دارند. به‌طور مثال الهیات‌رهایی بخش در بستری از تفوق الهیات محافظه کار مسیحی وزمین‌های از نابرابری اجتماعی و تلاش الهیاتی برای توضیح دادن این نابرابری ودگرگون کردن رد از آمریکای لاتین متحول می‌شود.اگر در نظریه‌اجتماعی می‌گوییم ایده‌رهایی بخش، باز به یک متنکب وموقعیت خاص اشاره می‌کنیم یا حتی زمانی که در خوانش اندیشه‌های برآمده از جهان اسلام، گفتمان یا ایدئولوژی را به کار می‌بریم، درواقع امر، مفهوم و صورت‌بندی مدرن یا مفهومی را که در جای دیگری صورت‌بندی شده درمورد آن اندیشه‌به کار می‌بریم که این وضیعت هم امکان‌هایی به‌ما می‌دهد وهم محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند وبه‌نحوی یک استعاره است وافق‌هایی را باز می‌کند که لزوما منطبق بر واقعیت نیست، مثلا وقتی می‌گوییم نهج البلاغه واجدمضامین رهایی بخش است و امکانی برای صورت‌بندی الهیات رهایی بخش دارد، مشخص است که از منظر وضیعت اکنونی متن بسنت را بازخوانی می‌کنیم، بنابراین نمی‌خواهیم بگوییم در نهج البلاغه اندیشه‌ای انتقادی به‌معنای مدرن امروزش پیدای می‌کنیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم امکان‌اتش وجود دارد.

با این مقدمه اگر سراغ اندیشه امام برویم در دوره‌ای که آن حضرت به‌جامعه خود نگاه وتلاش می‌کند یک صورت‌بندی از وضیعت ارائه و متناسب با آن تلاشی برای دگرگونی انجام دهد، دو گرایش عمده جهان فکری ایرانی را تسخیر کرده است. یک گرایش، گرایش است که این الهیات سنتی و اسلامی تعلق خاطر دارد و اساسا بر اثر تراکم نامیدن از تغییرات تاریخی و مخصوصا در دوره پسا مشروطه، به این نتیجه رسیده که مسئولیت دگرگونی اجتماعی را ندارد و باید دگرگونی درونی را جایگزین دگرگونی بیرونی کند. این گرایشی قدرتمند در جهان سنت است و در تمام شاخه‌ها و نخله‌ها و انواع دانش‌هایی که در جهان سنت فعال هستند از فقه تا عرفان و فلسفه، گرایش به این درون گرایی و انزوا موج می‌زند. ریشه‌های این گرایش مربوط به دوره پس از مشروطه نیست و ریشه‌هایی عمیق‌تر وجود دارد ولی آن ریشه‌ها وزمین‌ها در این دوره فعال شده است. در جهان سنت این صورت‌بندی در مقابل دیده امام و بعد در مقابل ایده امام(ره) فعال است.

گرایش دیگر بخشی از جامعه است که ناامید از دگرگونی توسط الهیات دینی هستند و چندین بار تجربه‌اش کرده‌اند، یعنی پس از مشروطه مرتباً این تجربه کرده است. در مشروطه درد نهضت جنگل ادبیات دینی داشته است. در حرکت‌های تشکیلاتی و مبارزات و نهضت‌هایی که داشته‌ودر ۷۰ سال منتهی به انقلاب به اندازه تمام تاریخ منطقه، هم صورت و ادبیات دینی داشته‌اند. انگیزه دینی داشتند و رهبران با کنشگران اصلی و کادرشان دینی بود. بخش دیگری از جامعه ایران ناامید از ایجاد دگرگونی به وسیله الهیات دینی، سراغ الهیات مدرن رفته است. اساسا درک‌ماز مدرن در آغاز درکی الهیاتی است. مثلا آن چیزی که در ایران از مارکسیسم ترویج می‌شود به غایت نسبت به مارکسیسم اروپایی جنبه الهیاتی بیشتری دارد. آنجا گرایش‌های چپ به‌طور عام ناظر بر مساله‌های اجتماعی است و اینجا ناظر بر مقولات و مباحث الهیاتی برای بیرون کردن دین از جامعه است و می‌گویند دین اقیون است.

گرایش دیگر منورالفکری است و از دوران مشروطه ادامه پیدا کرده و به یک معنا با روشنفکری چپ همراه نشده است و ریشه‌های عرفی قوی‌تری دارد ولی سر جمع چه روشنفکران با گرایش‌های چپ و چه منورالفکران با گرایش‌های عام لیبرال، الهیاتی مدرن را مبنای کار خود قرار می‌دهند و این الهیات این ویژگی را دارد که دگرگونی را نه از درون انسان، بلکه از بزون دنبال می‌کند.

یعنی امام در مقابل دو گرایش است که هر دو ریشه‌های الهیاتی مستحکمی دارند؛یکی الهیات محافظه کار اسلامی، دینی، سنتی و حوزوی که دگرگونی درون را جایگزین دگرگونی بیرون کرده و دیگری الهیات مدرن که دگرگونی بیرون را جایگزین دگرگونی از درون کرده است.

حال امام در مقابل اینها قرار دارد. آیا ایشان این تصور دارد که می‌شود با چیزی تحت عنوان گفتمان سازی و صورت‌بندی ایدئولوژیک وضیعت را دگرگون کرد؟ اتفاقا امام به یک معنا در مقابل این ایده هم‌کار قرار دارد. به‌عبارتی مصلحان اجتماعی می‌خواستند در مقابل گرایش سنتی و محافظه کار در دل جهان اسلام و گرایش مدرن و پست مدرن بایستند-سیدجمال از یک‌طرف گفتموگی انتقادی با نجف دارد و از یک طرف گفتموگی انتقادی با سیداحمدنقدی و با نیچه و … دارد- این مسیر از سیدجمال آغاز شده است. رهبر انقلاب در پیامی که به مناسبت سالگرد ارتحال امام دارد این مساله

را صورت‌بندی کرده است که از سیدجمال تا اقبال تلاش می‌کنند آن دگرگونی را از طریق قدرت قلم پیش ببرند. به‌تعبیری که در مقدمه گفتید از طریق قدرت ایدئولوژیک یا از طریق قدرت گفتمان، سعی می‌کنند گفتمانی را ایجاد کنندو این گفتمان دگرگونی ایجاد کند. کاری که امام انجام می‌دهد به یک معنا دیگری این الهیات مدرن و الهیات محافظه کار و متحجر اسلامی است اما از جنس این کار مصلحان از سیدجمال تا اقبال نیست و در تاووم و در امتداد کار اینهاست. امام این کار را انجام می‌دهد که دگرگونی از راه ایجاد یک ایده عمومی به‌وجود نمی‌آید، از دل زدن به واقعیت به‌وجود می‌آید، چون ایشان نگاه فلسفی حکمی پشت ماجرا دارد. امام ایده‌ای فلسفی و عرفانی دارد که نگاهش به سیاست و به جامعه از پس این ایده‌توضیح داده‌می‌شود. این ایده این است که انسان‌ها گوهره الهی دارند که امام به آن فطرت یا فطرت مخموره می‌گوید. فطرت به لحاظ فلسفی یعنی استعداد و این فطرت به ما استعداد کمال و استعداد رشد می‌دهد ولی در مسیر زندگی انسان‌ها، عواملی به‌وجود می‌آید که یک استعداد دوم و یک فطرت دومی برای آنها به‌وجود می‌آورد که امام از آن به‌عنوان فطرت محجوبه می‌کند. به‌جای اینکه ما به درون بپردازیم یا به بیرون بپردازیم یا همچون مصلحان بر ایجاد یک ایده و گفتمان ایدئولوژی و فکر متفاوت تاکید کنیم در دل واقعیت با انسان مواجه شویم و تلاش کنیم خرق حجاب کنیم، چون عامل ایجاد دگرگونی من نیستیم، من مصلح اجتماعی و من متفکر مرجع دینی و… نیستیم. عموم مردم هستند و این عموم مردم از دل یک دگرگونی عینی که منتهی به خرق حجاب می‌شود بیرون می‌آید و این کاری است که امام دنبال می‌کند. بله ایشان به‌دنبال یک الهیات رهایی بخش است. رهایی بخش رهایی‌بخش به‌معنای الهیاتی که قیود را دور کرد. قیده‌ها همان حجابی است که انسان را به انقیاد می‌کشاند. ما باید بده دل واقعیت بزینم و در دل واقعیت این قیده‌ها را پاره کنیم.

چیزی که من متوجه شدم این است که ما در این لحظه یک انسان شناسی از امام(ره) داریم که با انسان شناسی گفتمان سازی و انسان شناسی ایدئولوژی‌ها متفاوت است. انسان شناسی که فررفته از الهیات اسلامی است. برای فضای متکثر آن مقطع در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که تجربه‌هایی از شکست وجود داشت، این صورت‌بندی که مورد قبول واقع می‌شود و یکباره امام را به منجی و اسطوره آن مقطع تبدیل می‌کند، این الهیات چگونه شکل می‌گیرد و بر تمام آحاد جامعه غلبه می‌کند. فوکو برای تحقیق می‌آیدومی بیندازد یک کارگر تا کسی که در روستاست و معلم یا کسی در طبقه متوسط شهری همه دگرگونی دارند و متوجه نمی‌شود که اینجا دینی است و این چیست؟ این جابه‌جایی به چه صورتی انجام می‌شود که امام می‌تواند چنین دگرگونی عظیمی در سطح انسان شناسی در تمام طبقات انجام بدهد، کاری که طبیعتا ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند انجام بدهند. مثلا ایدئولوژی لیبرال قطعانمی‌تواند طبقه کارگر را به این دگرگونی برساند یا ایدئولوژی مارکسیستی شاید نتواند بورژوا را به آن سمت ببرد. این تفاوت از لحاظ انسان شناسی چگونه اتفاق می‌افتد؟

واقعیت این است که امام تا انتها و حتی تا فاضای پیروزی انقلاب هم نمی‌تواند ایدئولوژی‌های آن دوره را با خود همراه کند. من کتابی از خاطرات همسر یک شهید می‌خواندم. شهید کارمند شرکت نفت است که در ایام جنگ به‌هوازی می‌آید و ماشینش خیماره می‌خورد و شهید می‌شود. او توضیح می‌داد کسی که کاملا گرایش‌های چپ دارد یکباره با پیروزی انقلاب مواجه شده است. انسانی که خودش و همسرش در گروه‌های چپ بودندولی به‌واسطه کشته‌شدن همسرش در جنگ ایران وعراق، زن باانقلاب هم‌دلی پیدا کرده است. اومی‌گوید ما اساسا فکری نمی‌کردیم این انقلاب پیروز شود، چون یک ایدئولوژی دینی بود و در خوانش چپ هم دین افیون و ارتجاع بود. به همین دلیل تا مدت‌ها بعد از اتفاقی که افتاده در حالی از گیجی و منگی بودیم. بعد کم تواستیم همراه شویم، یعنی تاروز پیروزی انقلاب هم فکر نمی‌کردند انقلاب است که پیروز شده است. جطور ممکن است رژیم با یک ایدئولوژی ارتجاعی فرو پاشد؟ این درمورد دیگر ایدئولوژی‌ها و حتی فضای سنتی و درمورد لیبرال‌ها … هم وجود دارد و همین بهت و عدم همراهی وجود دارد، یعنی فضای حوزوی و اسلامی و حتی مرجعیت برای امام احترام قائل است ولی هنوز با امام نیست، در نتیجه بعد از انقلاب در روز قانن اساسی در مساله توزیع ثروت و … در موارد مختلفا اختلافات خود را نشان داده است. من فکر می‌کنم این توافق محصول همان واقعیت بیرونی است، یعنی امام(ره) این واقعیت را رقم می‌زند و آن انسان ایرانی یا عموم انسان‌های جامعه را دگرگون می‌کند و از آنجا که ایده‌اش ایده‌ای با بنیانی فلسفی است و این ایده در دنیا مجرد است، یعنی تقریبا به طبقه و شرایط تاریخی خاص تعلق ندارد، بنابراین با اقشار و طبقات اجتماعی مختلفا ارتباط می‌گیرد و حجاب اقشار مختلف حتی اقشار مرفه دریده می‌شود و بازگشت و توجه به فطرت اولیه رخ می‌دهد، لذا نیروی اجتماعی ودینامیسم لازم برای دگرگونی ایجاد می‌شود و طبقه ایدئولوژی‌ها به‌ناچار با این واقعیت همراه می‌شوند.

این دینامیسمی که ایجاد می‌شود از چه فکتی است که صدها سخنرانی لیبرال‌ها و مانیفست چپ نمی‌تواند این را ایجاد کند. مصداق دقیق این مساله چیست؟

اندیشه

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با مجتبی نامخواه درباره ایده‌رهایی بخش امام خمینی (ره)

عامل ایجاد دگرگونی مردم هستند

خوانش‌های مختلفی از گفتمان امام خمینی از دهه ۴۰ همیشه جاری بوده است اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آنکه امام نقش رهبری انقلاب را بر عهده گرفت، برخی تلاش کردند خوانشی ایدئولوژیک و گفتمان محور و سمبلیک از امام ارائه کنند. اما گفتمان امام را شاید بتوان در چنین صورت‌هایی خلاصه کرد یا حداقل در پس این بحث‌ها، نقض‌هایی وجود دارد که باید به آن توجه شود. از همین منظر با مجتبی نامخواه که سال‌هاست بر اندیشه‌های امام خمینی مطالعه می‌کند گفت‌وگویی انجام دادیم تا زاویه پنهان اندیشه امام را بیشتر مورد واکاوی قرار دهیم. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

از نظر فکت می‌توان مفصلا در این رابطه صحبت کرد. این مساله گفت‌وگویی جدای خواهد که موضوعش مثلا بر کتاب ولایت فقیه امام و درس گفتار‌های سال ۴۸ و حتی قبل از آن متمرکز شود.

اسلام دین مردمی است که به‌دنبال عدالت و آزادی هستند، اسلام را بد معرفی کرده‌اند که نگاه فردی و عبادی و امتیاز بخش جلوه کرده است. امام در سطوح مختلف چه در بعد عرفانی و لایه عرفانی و حکمی و چه در اخلاقی و چه در فقه در تمام این لایه‌ها امکان‌های الهیات اسلامی برای زدودن این قیود را فراخوان می‌کند، مثلا تفسیر خاصی از مفهوم انتظار و مفهوم ولایت و امام حسین(ع) و عاشورا و امیرالمومنین(ع) ومضامینی از این دست از جمله غدیریا مفاهیمی مثل مستضعفان که به فرآیند به‌بردگی کشیده شدن جامعه ارجاع می‌دهند. اینها مرتباً بازخوانی می‌شوند. این هم در سخنان امام و هم در پروژه فکری مرحوم مطهری و پروژه فکری حضرت آقا یا در میان روشنفکران در شریعتی و جلال و… دیده می‌شود و اساسا تمام تلاش این متفکران بر این است که انفاق وتولک و زهد و امر به معروف ونهی از منکر و امام حسین(ع) و خدا و … را مرتباً بازخوانی و بازسازی و آن را به مفهومی دگرگون ساز تبدیل کنند. این اتفاق هم در سطح الهیاتی و هم در سطح حکمی رخ می‌دهد. انگار آن جرقه مربوط به آن دوره است و بعدش هم دیگر تکرار نمی‌شود که فلسفه اسلامی و فلسفه صدرایی صورت‌بندی و سیمایی پیدا کند که به‌تعبیر شهید مطهری در این فلسفه تضاد یک اصل مهم است. در خوانشی که حتی بعداز انقلاب از صدرا وجود دارد اصلی با عنوان تضاد نداریم. به یک معنا امام و متفکران همراه امام فراخوان می‌کنند و همه امکان‌هایی که در تفسیر سیره یا در فقه یا در فلسفه است و می‌تواند در درین این حجاب و زدودن آن مؤثر باشد درنظر گرفته می‌شود.

به‌تعبیری امام کاری با ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها وسمبل‌هایی نداشته که موجود دارد و قصد تخریب شان را ندارد و آنها را بستری می‌بیند ولی نوع اسلامی که مطرح می‌کند، چیزی فراتر از همه اینهاست و اینها را در برمی‌گیرد و اتفاقا این مدل دیدگاه‌ها را همراه می‌کند. نکته‌ای که ایجاد می‌شود، این است که اینجا شبهه اسلام انقلابی و اسلام ایدئولوژیک را می‌توان نقض کرد با خوانشی که ما از ایدئولوژی‌های مدرن داریم، اسلام انقلابی امام به هیچ صورتی نمی‌تواند ایدئولوژیک باشد.

ایدئولوژی یعنی چه؟ ما در اندیشه دوره انقلاب تعریفی از ایدئولوژی داشتیم که تعریفی آزاد بود، یعنی زندی مثل شریعتی شخصیتی خیالی ونمادین به‌نام شان‌دن و تعریفی از ایدئولوژی دارد. این تعریف در ادبیات مرحوم شریعتی و شهید مطهری بود و بعد به‌طور جدی دنبال شد. ایدئولوژی یعنی چه باید کرد؟ در مقابل جهان بینی که یعنی چه هست؟ اگر تعریف از ایدئولوژی چه باید کرد باشد، اتفاقا امام تلاشی می‌کند اسلام را به یک نسخه چه باید کرد، تبدیل کند. اما اگر منظور از ایدئولوژی سوخت یک جریان سیاسی باشد حال چه یک حاکمیتی باشد و چه یک نهضت باشد، امام دقیقا در حوزه‌های مختلف با این مقابله می‌کند. من نمی‌خواهم درمورد قبل از انقلاب مثال بزینم واز بعد از انقلاب مثال می‌زنم. به این معنا ایشان ایدئولوژی زمینی را برآمدن قیم‌هایی برای جامعه می‌داند و با شدیدترین وجه ممکن با این فرآیند مقابله می‌کند، چون اگر این قیم‌ها برآیند هرچه این قیم‌ها قیم صالح باشند، زمینه انتقاد را فراهم می‌کنند و امکان دریدن مستمر حجاب را به انسان ایرانی نمی‌دهند، به همین دلیل امام با آن مقابله می‌کند. از این رو اگر ایدئولوژی به این معنا باشد، بله، حمتما اندیشه و صورت‌بندی امام مهابت ایدئولوژی نیست و اساسا اندیشه امام برای خود همواردی از جنس ایدئولوژی تعریف نمی‌کند. دغدغه امام ایدئولوژی چپ و راست نیست، چون کار دیگری انجام می‌دهد. اعتقاد امام این است که اگر من بتوانم در چهارچوبی این کار بزرگ را انجام بدهم، همین ایدئولوژی مدرن می‌تواند همراه من باشد. چرا دوگانه شریعتی و ضدیت با شریعتی را به رسمیت نمی‌شناسد؟ نسبت به سنت چرامرحوم کافی را دیگری خود تعریف نمی‌کند؟! دوگانه شهید جاوید در تفکر اسلامی و حوزوی دوگانه مهمی است. امام گویی بی‌طرف است ولی اینها مهم‌ترین دعوای ایدئولوژیک چپ و راست و سنت و مدرن آن زمان است. امام نسبت به همه آنها بی تفاوت است و نه احساس مسئولیت می‌کند در خلق یک اثر در نقد تجرحر و نه چیز دیگری و امام کار دیگری انجام می‌دهد و اعتقاد دارد اگر آن کار و خلق عالم جدید و خلق انسان جدید محقق شود با خلق آدم جدید عالمی جدید خلق می‌شود. آدم جدید در طلب امر بدیع وجدیدی است و این کار را باید انجام بدهم و اگر این کار را انجام بدهم این امکان وجود دارد که همه‌مسر بازان این ایدئولوژی‌های مدرن دست به همراهان کنشگران عالم جدیدی که خلق می‌کنند تبدیل خواهند شد. به این معنا مساله امام درگیری مستقیم با آنها نیست و امکان تعامل را به‌واسطه این رویکرد و عدم اتخاذ موضع کلامی به دست می‌آورد. اگرچه امام غیریت خود را باصراحت اعلام می‌کند.

نگاه جدید به جهان و اسلام تمام سنت‌ها و ایدئولوژی‌ها را به زیر مجموعه و جزئی از مجموعه جدید تبدیل می‌کند. اینجا برای تبیین مشکلی وجود دارد. بعد از ۴۰ هنوز بسیاری می‌گویند امام خمینی(ره) اسلام را ایدئولوژیک کرد و ایران را در خدمت اسلام قرار داد، درحالی‌که تفسیر شما خوانش دیگری از امام است و نشان می‌دهد امام به دنبال به خدمت گرفتن ایران برای اسلام یا برعکس نبود و تنها می‌خواست انسان ایرانی و

اسلامی را وارد جهان دیگری بکند. چگونه باید در مورد این موضوع بحث کرد تا از آن تعبیر مبتذل خارج شویم؟
از طرف امام همین فرآیند دست یافتن انسان ایرانی به علمی جدید، که عبارت است از یک درک دگرگون ساز و انقلابی ساز از اسلام و یک اسلام انقلابی به معنای درستش، موضوعیت دارد. این علم جدید با وجود انسان متحد می‌شود و باز براساس بنیادهای حکمی امام وجود انسان را توسعه می‌دهد. یعنی با دست یافتن به دانش جدید چیزی بر انسان افزوده نمی‌شود بلکه خود انسان توسعه پیدا می‌کند و افزایش پیدا می‌کند. انسان بر اثر این بزرگ شدن افق‌های جدیدی را طلب می‌کند و عالم جدیدی را طلب می‌کند و برای خلق این عالم جدید تلاش می‌کند. این تلاش منتهی به انقلاب اسلامی می‌شود.

یعنی رهایی‌بخشی به معنای اصطلاحی آمریکای جنوبی نیست یعنی نوعی رهایی‌بخشی از سیطره زندگی روزمره است و همه‌اش انقلاب و خروج از سلطه به سمت جنگ افروزی و آنتاگونیسم و جدل نیست بلکه رهایی‌بخشی از سیطره‌های کلاسیک و سیطره‌های سنتی و ایدئولوژی‌هاست و رهایی‌بخشی را این‌طور می‌توان تفسیر کرد. مبارزه وجود دارد ولی نه آن مبارزه‌ای که در ذهن است بلکه مبارزه برای خلق سوزه‌های جدید و انسان‌هایی که در زندگی روزمره در جریان است.

مفهوم رهایی مفهومی بیرونی است که برای خواندن این ظریفیت و امکان را به ما می‌دهد ولی اگر بخواهیم معادل رهایی را در ادبیات عرفانی وحکمی دنبال کنیم، مفهوم خرق حجاب است که مفهومی بسیار پیچیده و به‌ظاهر متناقض است. یعنی اگر از امام پرسید چه چیزی به شما رهایی می‌دهد می‌گویید معرفتی جدید از اسلام و یک اسلام‌شناسی جدید و اگر به امام بگویید معرفتی جدید این معرفت جدید از اسلام رهایی پیدا کرده‌ام، چه باید کرد و می‌گویند تویا باید رها شوی و آن‌ به آن باید حرکت کنی، حرکتی جوهری است که اگر یک لحظه غفلت کنی آن حجاب تو را می‌درد و تو مرتباً باید حجاب را بدری. حال من با معرفتی که از اسلام و از حقیقت عالم به دست آورده‌ام حجاب را در ریدم؛ الان باید چه حجابی را بدرم؟ می‌گوید باز هم حجاب وجود دارد حتی حجاب نورانی و حتی همین معرفت نسبت به اسلام و همین مفاهیم اصولی و همین علم و علم توحید و اینها را هم بدر. حجاب‌های ظلمانی را دردی و حالا حجاب‌های نورانی را هم بدر. پاره کن و خرق کن بیرون بیا.

چیزی که در گام اول امکان خرق حجاب را می‌دهد در گام بعد خود حجاب است. بنابراین رهایی امام هم رهایی از سلطه و قیود اجتماعی است و هم رهایی از نابرابری است و هم رهایی از ستم در جامعه است و هم لایه‌های درونی دارد و انسان هر چه پیش می‌رود این قیده‌ها حساس‌تر و لطیف‌تر می‌شود تا جایی که علم توحید و حتی شریف‌ترین آگاهی‌های انسان هم می‌تواند حجاب باشد. بنابراین باقی‌بود اجتماعی جواب می‌دهد ولی نسبت به قیود درونی و معرفتی و به‌تعبیری قیود نورانی هم جواب می‌دهد. این است که اندیشه امام را با مسامحه به الهیاتی همواره آزادی بخش و همواره رهایی بخش تبدیل می‌کند. همواره در حال مبارزه و البته سطوح ابتدایی و ساده مبارزه، مبارزه با نمادها می‌بیرونی ظلم است ولی در ادامه آن حجاب می‌تواند جنبه‌های نورانی هم داشته‌باشد.

امام این عالم جدید را خلق کرد و به موازات این عالم جدید طبعا ایدئولوژی‌های سابق هم برای انسان ایرانی بودند. قبل از اینکه امام با آن ایدئولوژی‌ها درگیر شود اگر چه با وجود ناهمساز و مرتجعانه آن ایدئولوژی‌ها درگیر بود، آن ایدئولوژی‌ها بودند که بر اثر باخته بودن و در باخت ناتوان از دگرگونی، همواره به سنگری بر علیه اندیشه امام تبدیل شده بودند. آنها بودند که جنبه‌های آنتی‌گونیستی و ستیزنده مستمری نسبت به اندیشه امام را داشتند ولی نه کینه‌هواره گفت‌وگو و راسخ‌ت می‌کرد. به یک معنا آنها بودند که کینه‌ستمری از این انسان کوخ‌نشین داشتند و احساس می‌کردند این انسان کوخ‌نشین همه آرزوایشان را به هم زده است. به‌عنوان مثال نه فقط اندیشه لیبرال بلکه اندیشه‌سما رکیستی هم امکان‌هایی برای جهان فکری ما داشت. مرحوم مطهری می‌گوید بسیاری از مفاهیمی که در اندیشه اسلامی داریم از مفاهیمی است که در اندیشه لیبرال به آن توجه شده است. این نظام اقتصادی اسلام چیزی شبیه به سوسیالیسم اخلاقی است. ولی وقتی شما با پوشش گرفتن از اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی دست به اسلحه می‌برید تروما و ترومای عظمت یک تاریخ و جامعه را ایجاد می‌کنید و امکان گفت‌وگو از بین می‌رود؛ وقتی شما همواره تا آخرین دقایق زندگی کینه‌انسان کوخ‌نشین و این سوزه انقلابی را با خود حمل کرده‌ای امکان گفت‌وگو را از بین برده‌ای، لذا مای تو نااستیم و می‌توانیم از بسیاری از اندیشه‌های موجود در جهان استفاده کنیم. مثلا حضرت امام مفاهیمی چون مفهوم جمهوری را از کجایی می‌گیرد؟ از جهان مدرن نمی‌گیرد ولی آیا اگر همین نگاه‌هایی که امروز می‌بینیم نسبت به غرب بسیار گسترش پیدا کرده‌اند و به‌خصوص از دهه ۶۰ به بعد گسترش داشت و کلبتی به نام غرب داریم که صرف تا حدش متنجس است و نباید به آن دست زد و بگوییم فیلسوف هاروخ خود را به شیطان فروخته‌اند و آن حرف‌ها رزده‌اند؛ اگر اینها بعد انقلاب اسلامی تفکیک قوا و جمهوریت را می‌پذیرفت؟



امام می‌گفت ما ایده مردم را در دل اسلام داریم و این هم تجربه‌ای بشری برای تحقق این ایده است. این‌طور نیست که صفر تا صد آنچه خود را به شیطان فروخته‌اند و همه کفرآمیز است. برآمدن این ایده و اینکه این ایده امروز مسبب ضدیت انقلاب و غرب شده است از یک جهت محصول ادامه دادن آن دشمنی‌ها است یعنی ایدئولوژی‌های مدرن دشمنی خود را با انقلاب ادامه داده‌اند و از یک طرف دست به اسلحه برده‌اند و فضا را به‌گونه‌ای تغییر دادند که باعث شد انقلاب اسلامی امکان ادامه گفت‌وگو را دست بدهد. امروز ایده مطهری که شما بخواهید سوسیالیسم اخلاقی را به کار ببرید یک تابو است چون امکان این گفت‌وگو از بین رفته است.

اگر این ایده امام به درستی تبیین علمی می‌شد و وارد گفت‌وگوی ما می‌شد در نسبت با مدرنیته، دولت‌سازی ما و جامعه‌سازی ما را دقیق تر ومعقول‌تر نمی‌کرد؟ کم‌توجهی به این خوانش یا بدقیفگی این خوانش منجر به وضعیت امروز است.
من سوال را این‌طور صورت‌بندی می‌کنم که آیا این الهیات رهایی‌بخش امام برای زندگی بهتر هم می‌تواند مؤثر باشد یا فقط می‌تواند درگیر شود و انقلاب کند؟ یک مثال می‌زنم در جریان انتخابات مجلس دوم و سوم یعنی وقتی که در مجلس دوم مسلم شد که سطوحی از اندیشه چپ و لیبرال نمی‌تواند در فعالیت سیاسی مجلس حاضر باشد اتفاقاتی در ابتدای انقلاب افتاده بود؛ بحث تاریخی اش بماند. حرفی در این فضا مطرح شد که روشنفکران و منورالفکران نمی‌توانند نیروی سیاسی خود را در انتخابات بسیج کنند، فضایی در جهان سنت و در دل ایده‌های سنتی مطرح شد که تعدادی از فقها را جمع کنیم و آنها فهرستی مشخص کنند و مردم به این فهرست رای بدهند و مجلس شکل بگیرد. وجوه مختلفی از کنش‌ها و واقعیت انتخاباتی ما در رویدادهای مختلف آرام‌آرام به این ایده نزدیک شده است ولی آن زمان امام به‌شدت با این ایده مقابله می‌کند. امام می‌گوید این همان کانون باز تولید کننده قیود پیش از انقلاب که تبحر بود و نگاهش عزلت از سیاست بود امروز نگاه انحصار نسبت به امر سیاسی را دارد. آن زمان می‌گفت دین به سیاست چه ربطی دارد و امروز می‌خواهد به نام دین تمام سیاست را به انحصار خود در بیورد و عمیقاً این مساله را نقد می‌کند. در مجلس سوم این اتفاق بسیار لطیف‌تر و دقیق‌تر اتفاق می‌افتد. آنجا یک تشکل روحانی که محدود به قم و تهران است اراده می‌کند که در کل کشور لیست بدهد و امام آنجا یک مطلب می‌گوید که مردم احتیاج به قیم ندارند. گروه‌ها می‌توانند در محدوده‌ای که تعیین شده به‌عنوان مشورت لیست بدهند ولی اگر فرآیند انتخابات به گونه‌ای باشد که مردم قیم داشته‌باشند، هر چند که آن قیم صالح و دینی ومتدین باشد حمایت‌اید این روند را نقض کرد در مقابل این روند ایستاد و قیم را زمین زد. مردم احتیاج به قیم ندارند. این قیم همان قید و نیروی انتقاد بخش است. آیا الهیات رهایی‌بخش بعد از انقلاب هم کار می‌کند؟ آیا الهیات رهایی‌بخش بعد از انقلاب می‌تواند زندگی بهتری بیآورد؟ بله معلوم است که می‌تواند و امام از گوشه‌های خرده‌امکان‌های برآمدن آن نیروی انتقادبخش و قیم این ایده را نقض می‌کند و الهیات رهایی‌بخش تنها رهایی از طاغوت و رژیم پهلوی نیست و بعد از انقلاب هم کار می‌کند ولی به‌طور طبیعی کسانی که اراده قیم بودن داشتند در فرآیندی به‌طور طبیعی به مفسران اندیشه امام تبدیل شده و مرتباً از وجوه رهایی‌بخش اندیشه امام می‌تراشند. همان‌طور که بعد از انقلاب حزب توده تبدیل شده است به پیشر و خط امام. کانیوری نزدیک‌ترین گرایش به جریان‌های اسلامی در حزب توده است. در سخنرانی‌های کانیوری اگر گزینه‌ای استخراج کنید متوجه نمی‌شوید اینها حزب توده‌اند و فکر می‌کنید متفکری انقلابی درمورد امام حرف زده است. اینقدر که خوب درمورد خط امام حرف می‌زند. این وضیعت در سال‌های پایانی عمر امام هم اتفاق می‌افتد و پروژه حزب توده شکست می‌خورد و این حزب مفسر امام نمی‌شود ولی محافظه کارانی که پروژه آنها یک بار به واسطه امام زمین خورده است خیز برداشته‌اند و سعی می‌کنند آن پروژه را زیر پرچم تفسیر اندیشه‌های امام احیا کنند؛ از این رو امام در سال‌های آخر در مقابله با تفاسیر محافظه کارانه‌ای که سعی می‌کنند وجوه رهایی‌بخش اندیشه امام را نابود کنند، ایده اسلام آمریکایی و اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خورد که به‌ظاهر در دل انقلاب هستند و آنجا همه دعوایی سیاسی رخ می‌دهد و مصرف انتخباتی می‌شود و امام می‌گوید منظور من آقای مهدوی کنی و… نیست و نمی‌خواهم مصرف سیاسی بشود از این ایده. کاری که امام در سال آخر انجام می‌دهد و به مناسبت‌های مختلف به دوگانه اسلام ناب و اسلام آمریکایی ارجاع می‌دهد به همین منظور است. اسلام آمریکایی همان اسلام ناب را که احیای وجوه نفی گرایانه و احیای وجوه قدیمیت در اندیشه امام است را مفهوم‌سازی می‌کند و آنجا به بسیاری از افرادی بر می‌خ